أعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم اللَه الرحمن الرحیم

واجب معلق به غيراختياري بودن شرط و قید برمي‌گشت و ايشان برهاني را كه بر اين مساله اقامه كرده بودند اين بود كه غرض مولا چه ما قائل به تعلق احكام و تكاليف مصالح نفس‌الامريه باشيم و چه قائل به عدم تعلق و ترتب احكام بر مصالح نفس‌الامريه، تفاوت نمي‌كند. آن طلب و اراده مولا نسبت به يك فعل يا توقف بر شرط و قید خاصي (كه اين فعل در اين شرط و موقعيت انجام بگيرد) ندارد مثل صوم شهر رمضان و صلاه عند طلوع الفجر و يا اين كه به نحو مطلق باشد مثل الصلاه بالبيت ، الطواف بالبيت كه به نحو مطلق است، استحباب به نحو مطلق است اختصاص به وقتي دون وقتي ندارد، در هر دو صورت طلبي كه تعلق مي‌گيرد يا ملاحظه فعل است به نحو اطلاق، بدون هيچ شرطي به كيفيتي كه آن مصلحت مترتبه بر اين فعل بدون لحاظ خاصي به واسطه اين فعل حاصل خواهد شد اين واجب مي‌شود واجب مطلق و يا اين كه آن مصلحت حتما بايد مترتب بر شرط خاص باشد كه در اين صورت آن امر و اراده به صرف آن فعل باي نحو كان تعلق نگرفته، وجوب صوم باي نحو كان نيست بلكه وجوب صوم در شهر رمضان است، صلاة صبح عند طلوع الفجر است و صلاة مغرب عند الاستتار القرص، شما نمي‌توانيد پنج دقيقه، دو دقيقه و حتی يك دقيقه قبل از استتار قرص نماز مغرب را بخوانيد اگر بخوانيد باطل است بايد اين صلاة مغرب بعد از استتار قرص انجام بشود.

پس بنابراين در اين صورت چگونه ممكن است كه مولا لحاظ آن قيد را در آن اراده و طلب در نظر نياورده باشد و آن طلب و فعل را بدون ملاحظه آن قيد و آن خصوصيت در نظر گرفته باشد كه مرحوم حاج شيخ محمدحسين نظرشان اين است كه در واجب معلق خود آن فعل طلب و اراده روي او تعلق گرفته است ابتدئاً منتهي آن فعل از نقطه‌نظر مقدمات وجوديه مترتب بر حصول آن قيد و شرط است ولي ديگر اراده مولا در آن طلب به خود آن زمان يا امر غيراختياري كه هنوز انجام نشده تعلق نگرفته است به نحوي كه اين طلب و انشاء تنجزش بعد از حصول آن شرط و قيد باشد.

الان كه ساعت فرض كنيد هشت و نيم ست صلاه ظهر واجب نيست صلاه ظهر چه موقع صلاه واجب مي‌شود آن وقتي كه زوال بشود چندساعت ديگر بايد صبر كنيم آن موقع تنجز تكليف حاصل مي‌شود الان هيچ مساله‌اي بر عهده انسان نيست، مثل فرض كنيد زلزله‌اي كه مي‌گويند طبق پيش‌بيني‌هايی که شده، عصر امروز سه‌شنبه در ساعت پنج و سي‌دقيقه يك زلزله‌اي حاصل مي‌شود خب هنوز كه حاصل نشده صلاه آيات بر من واجب نيست اين وجوب صلاه آيات بعد از حصول علت و سببش كه زلزال است حاصل مي‌شود. همين طور نسبت به زوال شمس تا زوال شمس نشده نماز ظهر بر من واجب نيست.

پس بنابراين الان هيچ مساله‌اي بر عهده من نيست و فرق نمي‌كند در اين جا چه مولا بگويد كه من الان صلاة ظهر را براي شما واجب كردم يا اين كه مولا چيزي نگويد و يك دفعه سر صلاة ظهر كه مي شود بگويد صل بصلاة ظهر هيچ تفاوتي از اين نقطه‌نظر ندارد امر قبل از تحقق سبب و شرط و امر عند تحقق السبب و العله و الشرط والقيد، بالنسبته به آن از اين دو نظر تفاوتي نمي‌كند، چون مولا خصوصيت آن وقت را در آن طلب و اراده لحاظ كرده اين مساله شرط مافوق دائره طلب قرار گرفته، نه در تحت دايره طلب كه طلب صرف‌نظر از او انشاء شده بلكه بايد آن چه را كه امر غيراختياري است تحقق خارجی پيدا كند و غرض مولا حاصل بشود ‌آن گاه مولا انشاء كند، خب حالا اين انشاء را زودتر كرده اشكال ندارد اين انشائي كه زودتر كرده براي ما كأن ‌لم ‌يكن است هيچ تفاوت نمی‌کند.

مثل اين كه شارع بگويد كه جناب‌ آقاي كذا امروز بعدازظهر در ساعت پنج و بيست‌وشش دقيقه در قم زلزله مي‌شود، براي من تفاوت نمي‌كند چه مي‌گفتي چه نمي‌گفتي فقط صرف همين اخبار است حالا اخبار را بكند يا نكند چه شارع اخبار بكند چه راديو، چه روزنامه و چه يك فرد عادي هيچ تفاوت ندارد بايد اين علت حاصل بشود، ما به شارع مي‌گوييم اگر هم نمي‌گفتي براي ما تفاوت نداشت مساله فرقي نمی‌کند چون در نزد شما علت وسبب براي حكم وجود زلزال است حتي تا يك دقيقه قبل از زلزال هم اين حكم شارع كأن ‌لم‌يكن است، بله فقط حكم شارع اين مقدار را قبل از وجود آن علت مي‌تواند ارائه بدهد كه اگر در يك چنين زمينه‌اي مصادف شدي ديگر نياز به تكرار امر مجدد نيست نياز به امر مجدد شما نداريد، اين مقدار كه من امر را به شما كردم اين امر دستورالعمل اداري است آقا هروقتي كه فلان شد بايد فلان كار را انجام بدهي.

چون دستورالعمل اداري را براي يك سال مي‌نويسند مدير بايد چه كار كند معاونش چه كار كنند كارمندانش چه‌كاركنند هركدام اينها يك دستورالعملي دارند ديگر نياز نيست هر روز آن مدير يا آن وزير مربوطه دستورالعمل صادر كند يك دستور براي يك سال صادر مي‌كند همه بر طبق اين انجام بدهند اين كه ديگر طبق اين انجام بدهند بدين‌معنا است كه هر وقتي مكلف در يك چنين شرايطي قرار گرفت در همان وقت آن امر مجدد به عنوان جزئي از يك مفهوم كلي نسبت به او منجز خواهد شد، اين معناي واجب مشروط است.

بنابراين با اين برهاني كه ما ذكر كرديم ديگر ما واجب معلق نداريم چون يا مولا آن شرط را سبب و علت براي حصول مصلحت مي‌داند يا نمي‌داند اگر نمي‌داند پس واجب بالنسبه به او مي‌شود مطلق و اگر مي‌داند مي‌شود مشروط، ديگر در اين جا معلقي نداريم. اگر نسبت به اين مساله اشكال بشود لذا مرحوم نائيني فرمودند اشكالي كه بر واجب معلق است اين معنا به عنوان استقبال بودن قضيه نيست چون در هر قضيه حقيقه‌اي اين امر و طلب مولا به موضوع به عنوان مفروض‌الوجود تعلق مي‌گيرد و تمام احكام مولوي همه قبل از خلقت يا تشریع جعل شدند ما نمي‌توانيم بگوييم امتناع واجب معلق به استقبالي بودن آن طلب تعلق مي‌گيرد، تمام طلب‌ها استقبالي است غير از بعضي طلب‌ها كه جنبه جزئي دارد بقيه طلب‌ها استقبالي است به اين مساله برنمي‌گردد، امتناعش به اين برمي‌گردد كه لحاظ آن قید و شرط خاص در حصول مصلحت اين مساله در اراده مولا و طلب مولا نسبت به اين فعل دخالت دارد با عدم اين حصول پس طلبي هم نيست.

اشكال به اين قضيه برمي‌گردد كه ما مي‌گوييم واجب معلق نداريم در عين اين كه يك امر غيراختياري وجود داشته باشد مثل زمان يا مثل امور ديگري كه در اختيار مكلف نيست در عين حال مولا بيايد و آن مساله را در طلب در نظر نگيرد و فعل را به نحو مطلق بگوید اين صلاة واجب است خب واجب است وقتش چه موقع است؟ واجب واجب است بابا اين صلاه كه واجب است به نحو مطلق واجب است يا به نحو شرط خاص نه به نحو شرط خاص است پس بنابراين واجب نيست بايد شرطش حاصل بشود تا اين واجب بشود گرچه شما گفتيد واجب است اين واجب كأن ‌لم‌يكن است بايد آن شرط حاصل بشود.

اشكالي كه خود ايشان مطرح مي‌كنند و بعضي‌ها مثل صاحب فصول آمدند نسبت به اين قضيه اشكال وارد كردند آن اشكال اين است كه ما دو مثال براي شما مي‌زنيم شما مثال صل صلاة الفجر في مسجد الكوفه را قبل الفجر بزنيد كه قبل الفجر اگر مولا صل صلاة الصبح بعد طلوع الفجر في مسجد الكوفه كه در اين جا وجوب صلاة بالنسبه به فجر مي‌شود واجب مشروط، چون طلوع فجر در اختيار انسان نيست. چه فرق مي‌كند كه الان طلوع فجر شده فرض كنيد موقع صلاة صبح هم شده اين شخص در خارج از مسجد كوفه است نيم‌ساعت تا مسجد كوفه راه دارد مي‌گويد صل صلاة الصبح في مسجد الكوفه با اين كه الان دارد آن طلب را به عنوان مطلق بيان مي‌كند ولي آيا اين مولا كه مي‌گويد صل صلاة الصبح في مسجد الكوفه كه صلاة بعد از طلوع فجر باشد آيا متوقف بر نيم‌ساعت مشی تا آمدن به كوفه نيست؟ آيا متوقف بر تحصيل طهارت و مقدمات نيست؟ الان كه نمي‌تواند، الان تا مسجد كوفه بايد نيم‌ساعت پياده راه برود پس اين كه مولا گفته صل صلاة الصبح في مسجد الكوفه منظورش صلاة فعلي و الان در همين شرايط القاء است؟ يا منظورش صلاه بعد از نيم ساعت است؟ الان كه نمي‌شود، مسجد که كوفه اين جا نيست نيم ساعت فاصله است پس منظور مولا صلاة بعد از سي‌دقيقه است و سي‌دقيقه كه در اختيار ما نيست چه طور در آن جا مي‌گوييد واجب مطلق است اما اين جا در مورد صل صلاه الصبح بعد از طلوع فجر كه خود شخص در مسجد كوفه ايستاده در آن جا مي‌گويد واجب مشروط است؟ اگرآن جا غيراختياري است اين هم غيراختياري است، زمان كه اختياري نيست، قطعا مولا در اين جا صلاة فعلي و الان مورد نظرش نيست بلكه منظورش صلاتي است كه نيم‌ساعت ديگر براي تحصيل آن احتياج به گذشت زمان و مشي تا وصول به مسجد كوفه است.

پس بين اين دو مثال در اين صورت چه فرقي است؟ ما كه فرقي نمي‌بينيم چرا آن جا مي‌گوييد واجب مطلق است و در اين جا مي‌گوييد واجب مشروط است؟

پاسخي كه مرحوم نائيني از اين اشكال مي‌دهند مي‌گويند نه شما در اين جا اشتباه مي‌كنيد ما بايد ببينيم مولا غرضش به چه تعلق گرفته غرض مولا در دو مثال دو امر متفاوت است، در مثال اول كه صل صلاة الصبح بعد طلوع الفجراست، به صلاة بعد از طلوع فجر تعلق گرفته نه به صلاة بعد از نيم‌ساعت و فلان و امثال ذلك، يعني در صحت صلاة و در تحصيل مصلحت، طلوع فجر دخالت تام دارد شما يك دقيقه قبل از طلوع فجر بخوانيد اتيان امر مولا را نكرديد. پس خود اين قيد و زمان در نفس اراده و طلب مولا دخالت دارد.

ولي در مورد صل في مسجد الكوفه كه الان بعد از طلوع فجر است مي‌گويد كجا نمازم را بخوانم؟ مي‌گويم الان فجر شده به جاي اين جا برو مسجد كوفه بخوان، تا ثواب دويست برابر در مسجد كوفه به تو بدهند، يا اين كه موقع ظهر كه هست برو در آن جا نماز بخوان كه نماز تمام هم بخواني. (شنيدم بعضي‌ها فتوا دادند كه در همه كوفه مي‌شود نماز تمام خواند نخير در همه كوفه نمي‌شود فقط در مسجد كوفه است اين اشتباهي شده فقط در مسجد كوفه مي‌شود) مي‌گويد برو آن جا مي‌گويد نيم ساعت طول مي‌كشد مي‌گويد برو عوضش هم ثواب بيشتر برده‌اي و هم چهار ركعت خوانده اي، خب اين طبعا بهتر است. پس مولا در اين جا غرضش به خود صلاة تعلق گرفته است نه به آن شرط و زمان خاص، آن شرط حاصل شد آن خصوصيت زماني براي صحت و تحصيل آن مصلحت حاصل شده.

پس الان غرض مولا ديگر به زمان نيست و اين كه نيم ساعت ديگر به مسجد كوفه مي‌رسد اين ارتباطي به مولا ندارد تو الان مي‌تواني پر بزن نيم ساعت را بكن كمتر، از اين هايي كه بال مي‌زنند بگیر به جاي اين كه روي زمين راه بروي و نيم ساعت طول بكشد پنج دقيقه برو مولا مي‌گويد من كاري ندارم تو پنج دقيقه هم بروي غرض را حاصل كردي مي‌گويد من سوار ماشين بشوم ده دقيقه مي‌رسم مي‌گويد سوار ماشين شو ده دقيقه برس من كاري به زمان ندارم مي‌گويد من فرض كنيد يك وسيله دارم الان با يك دقيقه به مسجد كوفه مي‌رسم ديگر من كاري به زمان ندارم زماني كه تحصل غرض را مي‌‌كرد حاصل شده خودت نمي‌تواني اين صلاة را كه در شرايط فعلي همين الان است انجام بدهي به من كاري ندارد.

ولي در آن مثال اول مساله تفاوت مي‌كرد در آن جا خود زمان در نزد من دخالت داشته لذا قبل از فجر اگر بخواند نماز باطل است ايشان آمده اين مطلب را مطرح كرده گفته خيلي خب ما اين را قبول مي‌كنيم، يعني مستشكل اين مساله را مطرح مي‌كند كه بر فرض بگوييم كه غرض مولا به صلاة بعد از نيم‌ساعت تعلق نگرفته به خود صلاة تعلق گرفته، منتهي آن شخص نمي‌توند تحصيل كند الا بعد از نيم ساعت خب ما مي‌گوييم آيا اين شخص وقتي كه الان امر به اوتعلق مي‌گيرد برو در مسجد كوفه نماز بخوان بايد برود براي تحصيل مقداتش يا نبايد برود؟ بايد راه برود اين نيم ساعت راه رفتن هم جزئش است وجوب مشی تا مسجد كوفه اين وجوبي است كه از آن صلاة به اين تعلق مي‌گيرد از وجوب صلاة سرايت مي‌كند به وجوب مقدمات رفع موانع وجوبش از وجوب صلاة سرايت مي‌كند به رفع موانع تحصيل مقدمات طهارت و امثال ذلك، اگر اين طور است، پس بنابراين اگر همين شخص قبل از اين كه طلوع فجر بشود بيرون مسجد كوفه بود، مي‌گويد صل صلاه الصبح عند طلوع الفجر في مسجد الكوفه پس اين ديگر نبايد كاري انجام بدهد چون هنوز واجب نيامده چه طور شما در صورت اول مي‌گويد نه واجب است مشي به مسجد كوفه را انجام بدهد و رفع موانع و تحصيل طهارت و امثال ذلك را بكند ولي در اينجا چي؟ پس در اين جا چون هنوز در آن طلب، غرض اصلي مولا حاصل نشده است پس بنابراين بايد بگوييم وقتي شخص نيم‌ساعت مانده به اذان صبح (در حالي كه اين نيم‌ساعت كار دارد تا به مسجد كوفه برسد) همان جا سرجايش بايستد و بگويد هنوز وجوبي در اين جا نيست اگر موقع طلوع فجر بشود خب بسيار خب ما حرفي نداريم وجوب در آن جا سرايت مي‌كند مشي به مسجد كوفه هم مي‌شود واجب ولي در اين جا كه هنوز وجوبي نيست پس من سرجايم مي‌ايستم. پس بنابراين در اين جا اين امر مولا مي‌آيد و شما سرجايت مي‌ايستي اين چه اشكالي دارد؟

ايشان مي‌گويند اين از باب سرايت وجوب و تنجّز وجوب نيست بلكه از باب برهان تفويت است يعني اگر شما فرض كنيد مي‌دانيد كه اين عمل و مقدمه را انجام ندهيد اتيان تكليف به مولا در اين صورت ضمير مي‌ماند آن از نظر تفويت، بدون سرايت وجوب از واجب به مقدمه، از آن باب اين مشي به مسجد كوفه نيم ساعت قبل از طلوع فجر در اين جا واجب است نه از باب سرايت وجوب، چون هنوز وجوبي نيامده.

بعد ايشان خودشان يك مثالي مي‌زنند و مساله را تمام مي‌كنند مي‌گويند به همين جهت است كه ما در اين جا نمي‌توانيم واجب معلق را تصویر كنيم چون در واجب معلق قصد مولا اطلاق است قصد مولا خود زمان و امثال ذلك نيست اين مساله تا اين جا تمام شد.

اشكالي كه بر اين قضيه و مطلب وارد است بر طبق مطالبي كه تا به حال عرض شد اين است كه ما بايد ببينيم مساله اختياري و غيراختياري بودن بعضي از قيود آيا اين مساله در طلب مولا دخالت دارد يا نه؟

شما كه مي‌گوييد در اين مساله قضيه برمي‌گردد به واجب مشروط چون بعضي از قيود غيراختياري است و مولا نمي‌تواند امري را متوجه مكلف كند (مكلفي كه عاجز است از تحصيل امر غيراختياري مثل طيران الي السماء) چون اين مساله لغو است، وقتي كه مولا نمي‌تواند يك چنين امري بكند، پس چه طور مولا طلبي را كه در نفس او موجب توجه امر به مخاطب است آن طلب را مطلق بيان كند؟ كه بگويد نماز به هر حال واجب است در حالتي كه خود مولا در نفسش نماز و صلاه بأی نحو کان را داراي مصلحت نمي‌داند، صلاة في طلوع الفجر را داراي مصلحت مي‌داند، نه صلاة باي نحو كان را چه طور مولايي كه صلاة عند طلوع الفجر را داراي مصلحت مي‌داند مي‌تواند به نحو اطلاق به مكلف بگويد كه صلاة واجب است؟ در اين صورت نمي‌تواند بگويد. اين مي‌شود امر غيراختياري.

پس خود طلب مولا كه مي‌گويد وجوب، آن وجوبي كه ذمه او را مي‌گيرد آن وقتي است كه آن چيزي كه مافوق دايره طلب است (كه امر غيراختياري است) آن موقع حاصل بشود وقتي كه حاصل شد تازه گريبانش را مي‌گيرد خب اين مساله غيراختياري بودن صحيح است مطلب صحيح است كه غير اختياري بودن باعث مي‌شود كه مولا آن تكليف را به نحو مطلق بيان نكند يعني نگوید که صلاه واجب است بلكه مولا بگويد صلاه واجب است عند طلوع الفجر اين را مولا بيايد بيان كند، نه اين كه به نحو مطلق بگويد صلاة واجب است.

ولي صحبت ما اين است كه غيراختياري بودن اين مساله دخالتي در طلب مولا ندارد ما بايد ببينيم آن اراده مولا نسبت به اين امر غيراختياري آن كيفيت اراده چه گونه است، نه صرف غيراختياري بودن ملاك بشود براي تعلق اراده به نحو مشروط و اختياري بودن ملاك بشود به تعلق اراده به نحو مطلق.كيفيت اراده مولا نسبت به اين امر غيراختياري، دخالت دارد در انشاء تكليف نه صرف غيراختياري بودن.

من يك مثالي مي‌زنم مولا به بنده‌اش امر مي‌كند كه در لیلة‌الجمعه فلان شخص را اكرام كن. خب بنده بايد از كجا پول بياورد از مولا بگيرد؟ پول گرفتن از مولا اختياري است يا غيراختياري؟ غيراختياري است پول خودش كه نيست پس بنابراين امري كه مولا مي‌كند به بنده كه در شب جمعه برو اكرام كن اين امر مي‌شود امر واجب مشروط يا مطلق است؟ الان امر مي‌كند مولا به اين بنده كه برو از اين سبزي فروشي يك كيلو سبزي بخر دو كيلو پرتقال بخر بياور بنده كه از خودش پول ندارد از چه كسي بايد بگيرد از مولا بايد بگيرد. مي‌گويد پول توي جيبم است، خب بده مي‌گويد نمي‌خواهم بدهم مي‌گويد نمي‌خواهي بدهي پس اين امر تو مي‌شود واجب مشروط، خداحافظ شما، مي‌گويد بابا كجا داري مي‌روي بايست مي‌گويد مگر تو نبايد پول بدهي مي‌گويد آره مي‌گويد پس چرا نمي‌دهي؟ من كه پولي از خودم ندارم چه طور مي‌توانم بروم؟ پس پول دادن از طرف مولا امرٌ غیر اختیاری بالنسبه الی العبد، اجازه مولا به خروج از بيت امر غيراختياري بالنسبه الي العبد، انصراف مولا، یک دفعه مولا انصراف پيدا مي‌كند مي‌گويد برگرد سرجايت بنشين اين ها تمامش در تحت تصرف مولا است آيا هيچ كدام از اين مواردي كه به خود مولا برمي‌گردد در آن انبعاث طلب نقش دارد؟ نه، مولا وقتي به بنده امر مي‌كند برو پرتقال بخر آيا هيچ به خودش مي‌گويد پول دادن به عبد، اين امر غيراختياري نسبت به اوست پس من كه به او امر مي‌كنم اين واجب مشروط مي‌شود بالنسبه به آن اموري كه مربوط به من است؟ (كه اعطاء و بذل مال و اجازه براي خروج از بيت باشد) اين مي‌شود امر مشروط اين اصلا معقول است؟ اصلا مولا يك چنين چيزي به ذهنش مي‌آيد؟ يا اين امر امر مطلق است تا می‌گوید پول ندارم بفرما هيچ وقت در ذهن مولا نمي‌آيد كه اين عبد از خودش تملك ندارد و اين امري كه من دارم مي‌كنم متوقف بر امور غيراختياري است كه به خود من برمي‌گردد چون مسائلي كه به خودش برمي‌گردد در تحت اراده و طلب نمي‌آورد با اين كه امر امر غيراختياري است ولي در تحت طلب در نمي‌آورد.

مثال ديگري بزنم در صلاة و در انجام امور عبادي مگر توفيق از ناحيه پروردگار نبايد باشد؟ آيا آن غيراختياري است يا اختياري ؟ غيراختياري است تا خدا توفيق ندهد وَ مٰا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اَللّٰهِ ثُمَّ إِذٰا مَسَّكُمُ اَلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْئَرُونَ ﴿النحل‌، 53﴾ هر كاري خيري انجام داديد آن از ناحيه خداست آن توفيق از ناحيه خداست، مي‌شود غيراختياري پس بنابراين واجب مطلق نداريم تمام واجب‌ها مشروط است چون ناشي مي‌شود از امر غيراختياري که توفیق اللَه است و تا توفيق الهي نباشد هيچ كس قدم از قدم نمي‌تواند بردارد جناب نائيني در اين قضيه چه مي‌فرمائيد؟

تلميذ: نسبت به موقعی که عبد می‌خواهد اتیان بکند نسبت به او چه مولا می‌گوید برو......

استاد: آن بِزَنگاهي كه موردنظر من است آن را مي‌خواهم بگويم آن را دريافتيد يا نه؟ آن كه من مي‌خواهم چیست؟ مي‌گوييم امراختياري و غيراختياري به واجب مطلق و مشروط كاري ندارد غير از امور غيراختياري مواردي داريم كه در واجب مطلق اصلا مولا به حساب نمي‌آورد، اصلا آن را در نظر نمي‌گيرد.

همين مثالي كه زدم آقا پول دادن اين پولي كه عبد مي‌خواهد بگيرد از مولا مي‌تواند بگيرد اين اختياري یا غيراختياري است مولا مي‌گويد نمي‌دهم اصلا مولا اين را به حساب نياورده چرا؟ چون مساله مربوط به آن است پول دادن مربوط به من است به این بدبخت چه ربطي دارد آيا مي‌تواند عبد به مولا بگويد اعطاء مال از ناحيه شما بالنسبه به من غيراختياري است، و چون غيراختياري شد واجب مشروط شد خداحافظ شما من رفتم مي‌شود يك چنين حرفي بزند؟ چون واجب مشروط است. بله هر وقتي كه مولا پول را گذاشت در جيبش اول بگذارد در جيبش و آن غرض حاصل بشود ديگر آن راه ها را ببندد بعد هم او را از خانه بيرون كند چون اجازه خروج از بيت هم از امور غيراختياري است آن را از خانه بيرونش كند پول هم بگذارد در جيبش، بعد بگويد حالا بلند شو حالا مي‌شود واجب مطلق تا قبل از اين واجب مشروط بود در واجب مشروط هم عبد مي‌گويد انجام نمي‌دهم اين نسبت به من و نسبت به اعطاء مال مشروط است و امثال ذلك. صحبت اين است كه آيا در طلب، امر غيراختياري مولا دخالت دارد يا ندارد؟ اين است آن چه كه ما تا به حال دنبالش هستيم، آن امر غيراختياري ممكن است امري باشد كه اصلا دخالتي در انبعاث طلب ندارد آن چه كه در طلب مولا دخالت دارد امور ديگر است، آن امر غيراختياري به عنوان امر مفروض‌الوجود، وقتي خدا دارد امر مي‌كند به بندگانش توفيق را مفروض الوجود مي‌گيرد مولا وقتي كه امر مي‌كند به بند‌ه‌اش آن اعطاء مال و اجازه خروج از بيت را مفروض الوجود مي‌گيرد، نه اين كه آن هم دخالت بدهد در آن طلب خب معلوم است بايد پول بدهد بي مايه هيچ كاري نمي‌تواند انجام دهد تا در اين دنيا پول نداشته باشي كسي با توكاري ندارد بايد داشته باشي آن اجازه خروج از بيت در خود امر مولا كه به اين مي‌گويد اخرج من البیت و اشتر کذا در اين جا حاصل است در حالتي كه بايد پنج دقيقه صبر كند تا از بيت خارج شود اين چند دقيقه مي‌تواند بگويد نرو بايست از امرش برگردد چون عبد از خودش كه اطاعت ندارد.

آن چه را كه باعث شده تمام اين فُقها و اصوليين در اين جا اشتباه كنند اين است كه تصور كرده اند امر غيراختياري در تصميم و اراده مولا نسبت به انشاء دقت كنيد نه نسبت به وجود، يك امر ديگر است امر غيراختياري به عنوان مقدمات وجودي اين حرفي نيست كه دخالت دارد در حصول فعل در خارج اين يك مطلب است امر غيراختياري در اراده و طلب مولا يك مطلب ديگر است. جناب نائيني و امثال نائيني آمده اند اين دو را با هم خَلط كرده كه امر غيراختياري به عنوان مقدمات وجوديه مورد لحاظ هست قبول داريم تا طلوع فجر نشود صحت صلاه حاصل نمي‌شود و صحت صلاه متوقف بر طلوع فجر است ولي صحبت در اين است كه اگر آمد و طلوع فجر نشد آيا صلاه ظهر ساقط مي‌شود يا نه؟ اين است مساله.

پس شما بگوييد ساقط مي‌شود جناب آقاي نائيني مخلصتيم خيلي بزرگواري شما كه مي‌گويي كه در طلب مولا نسبت به امرغيراختياري خود امر غيراختياري دخالت دارد پس بنابراين شخص مي‌تواند جلوي حصول آن جهتي را كه در طلب مولا دخالت دارد بگيرد چرا اين حرف را شما نمي‌تواني بزني چرا مي‌گويي برهان تفويت در اين جا مي‌آيد و جلوي انسان را مي‌گيرد؟ برهان تفويت قبل از تعلق امر چه نقشي مي‌تواند داشته باشد؟ وقتي كه هنوز امري نيست برهان تفويتي ما نداريم برهان تفويت به خاطر چيست؟ یک ذهنيتي دارند نسبت به واجب منتهی در مقام تعريف گير مي‌كنند نمي‌دانند چه كارش كنند!! برهان تفويت در كجا مي‌آيد؟ در جايي مي‌آيد كه يك امر و واجب مفروضي وجود داشته باشد اگر هيچ چيز وجود نداشته باشد ما چه برهاني داريم؟ عقل از كجا مي‌آيد ثابت مي كند كه تحصيل مقدمات كنيم؟ تا عقل وجوبي را احساس نكند چي را مي‌خواهد ثابت كند؟ بنده نمي‌دانم زلزله مي‌آيد برهان تفويت مي‌خواهد چه كار بكند؟ بنده بايد در قم بمانم تا اين كه به زلزله برسم اين برهان تفويت اين جا مي‌آيد؟ نه، وقتي كه امري وجود ندارد وقتي ذمه مكلف نسبت به امر مشغول نيست در اين جا عقل از نقطه‌نظر تحصيل غرض مولا چه دليل و حجتي دارد براي اتيان مقدمه؟ امري وجود ندارد تا اين كه بخواهد انجام بدهد اگر شما مي‌گوييد برهان تفويت قبلش بايد يك امري را ثابت كنيد اگر امري را ثابت مي‌كنيد پس بنابراين وجوب در اين جا چه مي شود؟ بر مكلف در اين جا وجوب آمد حاصل و مستقر شد به واسطه استقرار وجوب بر مكلف است كه شماي نائيني مي‌گويد كه نيم ساعت قبل از طلوع فجر اگر شخص بيرون مسجد كوفه باشد بايد مشي كند اگر وجوب نبود اين مشي براي چي واجب بشود؟ هيچي نيست چه طور براي پنج ساله واجب نيست هي به پنج ساله بگويند كه آقا بعد از طلوع فجر نماز بخوان بير بير نگاه مي‌كند برو بابا برايم پفك بخر، نماز را تو برو بخوان آيا برهان تفويت براي پنج ساله مي‌آيد؟ چرا؟ چون امري نيست برای ده ساله مي‌آيد نخير امري نيست وقتي امري نيست برهان تفويت بيايد چه كار بكند؟

چون بحث اين است كه مساله تشريع نيست يعني وجوب از ذي‌المقدمه به مقدمه سرايت نمي‌كند اين بحث در اين جا تمام است پس از كجا به وجوب مشي سرايت مي‌كند؟ از برهان تفويت برهان تفويت متوقف بر چيست؟ بر تحقق يك امري است خارج يعني قبلا يك امري وجود داشته باشد براي تحصيل غرض مولا و تحصيل فعلي و وجودي شما بايد اين مقدمات را انجام بدهي مقدمات وجوديه را بايد انجام بدهي.

پس بنابراين برهان تفویت جناب نائيني و جناب كاظمي در اين جا بلا‌وجه خواهد بود چون عقل حجت ملزمه براي اتيان مقدمه نمي‌بيند امري وجود ندارد اگر امر وجود دارد پس وجود معلق را بايد قبول كنيم اگر امري وجود دارد كه شخص نمي‌تواند از زير اين امر فرار كند. پس بنابراين همان حرفي است كه مرحوم حاج محمدحسين مي‌زند صاحب فصول مي‌گويد در بعضي موارد خود زمان در اين جا مي‌شود قيد.

و نظير اين قضيه حالا اصلا به اين كار نداريم اصلا يك شخص نمي‌گذارد كه اين زمان براي او حاصل بشود اگر شما مي‌گوييد امري نيست اين مصلحت نيست الا به خصوصيت آن زمان، ما نمی‌گذاریم زمان بیاید نيم ساعت قبل از طلوع فجر سوار طياره مي‌شويم راهمان را مي‌كشيم مي‌رويم تمام مسيري را كه طي مي‌كنيم هميشه نيم ساعت قبل از طلوع فجر است مي‌گوييم و مي‌خنديم نه نمازي مي‌خوانيم و نه مَلَك چپ و نه ملك راست هيچ كدام نمي‌توانند کاری بکنند نه اين مي‌تواند براي ما گناه بنويسد نه اين مي‌تواند براي ما ثواب بنويسد هي مي‌چرخيم دور زمين يا اصلا مي‌رويم به يك ستاره ديگر كه اصلا رنگ زمين را نبينيم و خلاص.

شما مي‌توانيد ملتزم بشويد به يك چنين فتوايي ؟ نه چرا نمي‌توانيد؟ چون الصلاة لا يترك بحال داريم اين است قضيه چون الصلاة لا يترك بحال داریم در نفس مولا و طلبي كه در نفس مولاست زمان نقش اساسي ندارد به عنوان ظرف است و اگر آن ظرف نبود خود اصل ملاك و مصلحت ملزمه در اين جا هست. پس اصلا مساله ربطي ندارد به اختياري بودن يا غيراختياري بودن اضف علي ذلك يك صحبتي كه در اينجا با جناب نائيني مي‌شود

تلميذ:.........؟

استاد: ببينيد همان طوري كه عرض كردم نسبت به قضيه بايد ببينيم لحاظ مولا در اين قضيه چيست حالا باشد براي فردا كه مولا چه طور لحاظ كرده قيد را آن دخالت دارد از آن تعابير و كلمات و جملات انسان بايد به آن اراده و لحاظ مولا در تعلق طلب پي ببرد كه مولا به چه نحوي آن را لحاظ كرده؟ در بعضي موارد مساله غيراختياري است مثل فرض بكنيد زلزال شما مي‌توانيد جلوي آن قيد را بگيريد، برويد يك جاي ديگر، مي‌توانيد اين كار را بكنيد ولي در بعضي موارد نه الان به شما بگويند قم زلزله مي‌آيد شما فرار هم مي كنيد نه اين كه بايستيد نماز آيات بخوانيد يك وقتي خانه خراب نشود مي‌رويد يك جايي يك شهر ديگر كه اصلا زلزله هم نباشد خب شارع هم كارتان ندارد و نمازي برايتان واجب نيست در بعضي‌ها نه هردو غيراختياري است هم اين زمان غيراختياري است هم آن زمان غيراختياري است ولي ظرف اين زمان شرط است. اللَهم صلی علی محمد و آل محمد